**٧٠ - تطوّرات انسانی از بدو الی نهايت ولی با بقاء نوعيّت**

از حضرت عبدالبهاء در خطابه در کلوب طبيعيين سانفرانسيسکو است. قوله العظيم: "ولکن فلاسفه غرب استدلال کرده‏اند که انسان از عالم حيوان آمده است و اوّل حيوانات سابحه بوده است در دريا بوده‏اند بعد از عالم آب بعالم خارج آمده‏است حيوان شده‏است بعد دست و پا پيدا کرده است اوّل چهارپا شده‏است بعد آمده حيوان دوپا شده‏است و آن حيوان دوپا انسان است و تا باين شکل و سيمای انسانی آمده‏است از صورتی بصورتی انتقال يافته است و ميگويند اين مسأله خلقت مانند حلقات زنجيری است که بيکديگر مربوط است امّا بين انسان و بوزينه يک حلقه مفقود شد و آنچه پروفسورهای عظيم و فلاسفه کبير تحرّی کرده‏اند و بعضيها جميع عمر خود را صرف تحقيق اين مسأله نموده‏اند الی‏الان آنحلقه مفقود شده را نتوانسته‏اند پيدا کنند و حال آنکه برهان عظيمشان اين است که اعضای اشاری موجود است اعضای اشاری در بعضی حيوانات است که بواسطه قرون و دهور کثيره حالا آن اعضا مفقود شده‏است مثلا مار يک عضو اشاری دارد که معلوم است و دليل بر آن است که دست و پا داشته است امّا چون در سوراخ مأوی گرفته و در زير زمين محتاج بدست و پا نيست نهايت کم کم آن عضو تحليل رفته ولی عضو اشاری موجود است و اين دلالت بر آن ميکند يک وقتی دست و پا داشته و همچنين در انسان عضو اشاری هست که اوّل شکل ديگر داشته حالا شکل آن تغيير کرده حتّی در جسم انسان در زاويه تحتانی يک عضوی است که اشاره بر آن است که يک وقتی دم داشته و بعد بر پا ايستاده و کم کم دم محو شده و باين وضع فلسفه غرب بدم بوزينه منتهی شد و حيران و سرگردان عقب حلقه مفقوده ميگردد ولی در شرق ميگويند که اگر اين هيکل انسان در اصل باين ترکيب نبوده بلکه انتقال از صورتی بصورتی کرده تا اين صورت را پيدا کرده فرض ميکنيم يکوقتی سابح بوده و وقتی ذانب بوده باز انسان بوده و نوعيّتش محفوظ. برهان اينکه نوع انسان اوّل بشکل کرم است بعد دست و پا پيدا ميکند بعد نصف تحتانيش از هم جدا ميشود و از هيئتی به هيئتی انتقال مينمايد و از صورتی به صورتی انتقال ميکند تا باين شکل و سيما تولّد ميشود ولی در همان وقتی در رحم در صورت کرمی است نوع انسان است مثل نطفه سائر حيوانات نيست صورت کرم بود ولی از آن صورت باين صورت پر جمال آمده انتقال کرده از صورتی بصورتی. پس ظاهر شد که نوعيّت محفوظ است در صورتيکه تصديق بکنيم يکوقتی از حيوانات سابحه بوده يکوقتی چهار دست و پا بوده بر فرض اين تصديق نميتوانيم بگوئيم حيوان بوده است برهان اينکه انسان در حالت نطفه کرم است بعد از صورتی بصورتی انتقال ميکند تا باين صورت در ميايد ولی در حالتی که کرم بود باز انسان بوده و نوعيّت محفوظ مانده است. همين حلقه که ميگويند مفقود است برهان بر اين است که انسان هيچوقت حيوان نبوده چطور ميشود که همه اين حلقات موجود و يک حلقه مفقود باشد و اين عمر گرانمايه را صرف پيدا کردن اين حلقه مينمايند مسلّم است که هيچوقت پيدا نخواهند کرد."

و از آنحضرت در مفاوضات است. قوله العزيز: "انسان در بدو وجود در رحم کره ارض مانند نطفه در رحم مادر بتدريج نشو و نما نموده و از صورتی بصورتی انتقال کرده و از هيئتی بهيئتی تا آنکه باين حال و کمال و قوی و ارکان جلوه نموده. در بدايت يقين است که باين حلاوت و ظرافت و لطافت نبوده است بلکه بتدريج باين هيئت و شمائل و حسن و ملاحت رسيده‏است. مثل نطفه انسان در رحم مادر شبهه نيست که نطفه بشر يکدفعه اين صورت نيافته و مظهر فتبارک الله احسن الخالقين نگشته لهذا بتدريج حالات متنوّعه پيدا نموده و هيئتهای مختلفه يافته تا آنکه باين شمائل و جمال و کمال و لطافت و حلاوت جلوه نموده."

و قوله المبين: "پس واضح و مبرهن است که نشو و نمای انسان در کره ارض باين مکمّلی مطابق نشو و نمای انسان در رحم مادر بتدريج و انتقال از حالی بحالی و از هيئت و صورت بهيئت و صورت ديگر بوده چه که اين بمقتضای نظام عمومی و قانون الهی است يعنی نطفه انسان احوالات مختلفه پيدا کند و درجات متعدّده قطع نمايد تا اينکه بصورت فتبارک الله احسن الخالقين رسيده آثار رشد و بلوغ در آن نمايان گردد و همچنين در بدو وجود انسان در اين کره ارض از بدايت تا باين هيئت و شمايل و حالت رسيده لابد مدّتی طول کشيده درجاتی طی کرده تا باين حالت رسيده ولی از بدو وجودش نوع ممتاز بوده است مثل اينکه نطفه انسان در رحم مادر در بدايت بهيئت عجيبی بوده اين هيکل از ترکيبی بترکيبی و از هيئتی بهيئتی از صورتی بصورتی انتقال نموده‏است تا نطفه در نهايت کمال و جمال جلوه نموده‏است امّا همان وقتی که در رحم مادر بهيئت عجيبی بکلّی غير از اين شکل و شمائل بوده‏است نوع ممتاز بوده‏است نه نطفه حيوان و نوعيّتش و ماهيّتش ابداً تغيير نکرده. پس بر فرض اينکه اعضای اثری موجود و محقّق گردد دليل بر عدم استقلال و اصالت نوع نيست نهايتش اين است که هيئت و شمائل و اعضای انسان ترقّی نموده‏است ولی باز نوع ممتاز بوده‏است."

و قوله العزيز: "فرض ميکنيم که وقتی انسان بچهار دست و پا حرکت ميکرد و يا اينکه ذنبی داشت اين تغيير و تبديل مانند تغيير و تبديل جنين است در رحم مادر هر چند از جميع جهات تغيير نموده و نشو و ترقّی کرده تا باين هيئت تامّه رسيده ولی از بدايت نوعی مخصوص بوده چنانچه در عالم نبات نيز ملاحظه مينمائيم که نوعيّت اصليّه فصليّه تغيير و تبدّل نکند ولی هيئت و رنگ و جسامت تغيير و تبديل کند ... اين بر فرض تصديق نشو و ترقّی انواع است و حال آنکه انسان از بدايت در اين ترکيب و هيئت کامله بوده و قابليّت و استعداد اکتساب کمالات صوريه و معنويه داشته و مظهر لنعملن انسانا علی صورتنا و مثالنا گشته نهايتش اين است که خوشتر و ظريفتر و خوشگلتر گرديده و مدنيّت سبب شده که از حالت جنگلی بيرون آمده مانند اثمار جنگلی که بواسطه باغبانی تربيت شوند و خوشتر و شيرينتر گردند طراوت و لطافت بيشتر يابند."

و قوله الجميل: "هو الله ای طالب حقيقت انسان جزء اعظم عالم وجود و ثمره شجره جهان شهود است نوعيّت ابدی است و اين حقيقت سرمدی او را بدايتی نه و نهايتی نيست آنچه حکمای فرنگ در نشو و نمای انسانی گويند که از عالم جماد و نبات و حيوانی آمده و بنشو و نما باين مقام رسيده اوهام است زيرا نوعيّت قديم است شايد در اين کره ارض در بدايت بمنزله نطفه بوده بعد ترقّی کرده و بمقام احسن الخالقين رسيده امّا آن نطفه که بتدريج ترقّی نموده نوع انسان بوده نه حيوان لهذا اين نوع قديم است و از اصل اشرف کائنات روی زمين هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبين لم يزل حقّ بوده و خلق تجدّد يافته مانند آفتاب و شعاع خورشيد بی نور ظلام ديجور است و سراج خاموش سزاوار کاشانه گور و عليک البهاء الابهی."